دیدگاه یکپارچه و بدون اختلاف درمورد قرائات سبع قبل از قرن یازدهم

شاگرد: ظاهراً از حیث تاریخی مسلم است که این اختلاف استنکار می شده. طبق همان روایت از امیرالمؤمنین –بر فرض صحتش- که اگر من هم بودم این کار را میکردم. لذا این سؤال میماند یک امر به این مهمی چطور میخش محکم کوبیده نشد که از مسلمات شود که اختلاف قرائت در قرآن یک امر طبیعی است؟ به فرمایش شما خیلی از امور کمتر از این جزء شعارها شده اما چرا پیامبر چنین امر مهمی را طوری پیش نبردند که اختلاف نشود؟

استاد: منظور شما اختلاف در چیست؟ در اینکه تعدد قرائات هست یا نیست؟

شاگرد: با این پیشفرض مباحث کلاس که حتماً اختلاف هست... .

استاد: بله، مطلب خیلی خوبی است. از چیزهایی است که آن را پی جویی هم کردهام. سؤالات خیلی مهمی ذیل اینها دارم که مکرر هم گفته ام. حالا دوباره میگویم. اساساً آن چیزی که ما در مباحثه به دنبالش رفتیم و به آن رسیدیم این بود که قبل از قرن یازدهم که شرح حدیث نویسی نشده بود –اینها را میگویم اگر حافظهام یاری نکرد شما توضیح دهید- اولین کتابی که شروع کرد شرح حدیث بنویسد، در زمان صفویه است که در دست ما میباشد، ایشان مرحوم مجلسی اول میباشند. اولین کسی که شروع کرد جامع روائی بنویسد، در قرن دهم صاحب معالم و شیخ بهائی هستند. اینها معاصر بودند. شرح حدیثی حتی در زمان شیخ بهائی هنوز شروع نشده بود. مجلسی اول روضة المتقین و لوامع صاحب قرانی را نوشتند. اگر قبل از آن شرح الحدیث پیدا کردید به من هم بگویید.

حاج آقا چند بار نقل میکردند، فرمودند آقای آسید حسن صدر در یکی از کتاب هایشان فرمودهاند علامه حلی در جایی فرموده من کل روایات کتب اربعه را شرح مفصل کردهام. حاج آقا از این حرف تعجب میکردند و هم میگفتند چرا در دستها نیست! علامه حلی کتب اربعه را شرح کنند اما در دستها نباشد. علی ای حال کتابها بوده و ما آنها را ندارید. تا جایی که اطلاعات من هست، قبل از مجلسی اول ما کتاب شرح روایت ندارید. یعنی کتابی باشد که فقیه را شرح کند. مثل مرآة العقول کافی را شرح کند. اینها همه برای بعد از مجلسی اول است.

شاگرد: ملاصدرا.

استاد: ایشان بعد از مجلسی اول هستند. ای معاصر هستند. وفات صدرا پنجاه است. وفات مجلسی اول چه سالی است؟ اگر وفات مجلسی اول متأخر باشد، ولی همه اینها معاصر هستند. به نظرم صدرا مستقیماً شاگرد شیخ بهائی نبوده. شاگرد میرداماد بوده. شاید شاگرد شیخ بهائی هم بوده، مانعی ندارد. علی القاعده میشود. تفاوت وفاتشان بیست سال است. وفات مجلسی اول را

الآن نمی‌دانم. مجلس ثانی صد و یازده است.

امروز می‌دیدم مرحوم آقای کتابچی در جلد صد و ده بحارالانوار گفتند ما از قبل آماده نکرده بودیم. سال‌ها مشغول بودیم که با چه زحمتی بحارالانوار را با چاپ جدید، چاپ کنیم. واقعاً زحمت داشت. اول کتابفروشی اسلامیه بود، بودجه کم آورد. بعد با هم همراه شدند تا آن را تمام کردند. بعد فرمودند از روز اول امیرالمؤمنین در حق ما لطف کرده بودند لذا چاپ زیبای بحارالانوار ما به عدد اسم مبارک خودشان تمام شد. صد و ده جلد! خب قشنگ است. خوشحال شده بودند و می‌گفتند بدون اینکه ما برنامه‌ریزی کرده باشیم بحارالانوار صدو ده جلد شده است.

شاگرد: وفات مجلسی اول هزار و هفتاد است.

استاد: پس صاحب اسفار بیست سال جلوتر هستند. حال این شروح را چه زمانی نوشته اند نمی‌دانم. بعضی از آن‌ها اگر استادشان شیخ بهائی باشد، نوشتنش زودتر می‌شود. شرح اصول کافی. ملاصالح متأخر است.

بنابراین اول شرح اصول کافی آخوند می‌شود، بعد فقیه مجلسی اول می‌شود و بعد دنباله اش جوامع روائی هم که ریختش از حبل المتینی و منتقی الجمان شروع می‌شود تا بعد می‌آید. می‌خواهم در فرمایش ایشان این را عرض کنم قبل از قرن یازدهم که این شروح شروع شده یک کلمه در کتاب کلامی، فقهی، اصولی، تفسیری می‌خواهم تا بفهمیم برداشت علماء قبل از قرن دهم راجع به حدیث حرف واحد چه بوده. یک توضیحی بدهند که ما از این حدیث این را می‌فهمیم. این یکی از سؤالات من است. من به سهم خودم خیلی گشتم. شما اگر می‌توانید یک کلمه قبل از قرن یازدهم پیدا کنید، خیلی خوب است. از یکی از علماء در هر کتابی –تفسیری، اعتقادی، فقهی، اصولی و...- پیدا کنید که بگوید حرف واحد به چه معنا است. من که هنوز پیدا نکرده‌ام. عجیب است! خب اگر علمه حلی چنین کتاب تفسیرهای داشته‌اند حتماً در آن جا توضیح داده‌اند. ولی فعلاً که ما پیدا نکرده‌یم. ولی خیلی از کتاب‌ها متأسفانه در دست‌ها نیست.

این سؤال اول است؛ حال دنبال آن بیائیم. آن چه که من عرض می‌کنم این است: قبل از قرن یازدهم فضا طوری است که صد در صد –نه، دون و نه درصد- جواب فرمایش شما را می‌دهد. یعنی زدن ذهن علامه حلی، شهید اول و شهید ثانی به این صورت است که می‌گویند شارع مخ آن را کوبیده است. اصلا بین مسلمین محل اختلاف نیست؛ در اینکه قرائات سبع «کلٌ نزل به الروح الامین علی قلب سید المرسلین» هستند. لذا عرض کردم قبل از قرن یازدهم یک عالم پیدا کنیم که در مقام بحث ما نحن فیه به تواتر سبع اشکال کرده باشد. بگوید این تعدد قرائات در اسلام ثابت نیست. این سؤال خیلی مهمی است.

شما می‌گویید سید بن طاووس، خب ما که عبارت ایشان را خواندیم؛ ایشان نمی خواست بگوید متواتر هست یا نیست. جائی گفته بود «محنة الرافضه علی الاسلام عظیم»، ایشان با او درگیر شده بود. حتی کسانی مثل حمزه و دیگران که منشأ آن‌ها واضح بوده...؛ ای خود حفص؛ چرا حفص را تضعیف می‌کنند؟ مرحوم شیخ می‌گوید «کان من اصحاب الامام الصادق علیه‌السلام». در چنین فضایی آن‌ها همه این قرائات را ثابت می‌دانستند. یک نفر نیامد بگوید که سید مخالف است. اولین نفری که گفت سید مخالف است، سید نعمت الله جزائری بود.

ببینید علامه حلی یک اجازه مفصلی برای بنی زهره دارند. «الاجازة الکبیره للعلامة الحلی لبنی زهره»، عده‌ای از ساده بودند که ایشان به آن‌ها اجازه داده بودند. جالب این است که در این اجازه نامه ها ، اجازه کتاب السبعه ابن مجاهد هم هست. یعنی به این صورت برای آن‌ها صاف بوده. بعد هم در کتاب‌ها دیدی که به‌طور قاطعانه می‌گویند که این سبع متواتر است.

شاگرد: اگر این تحلیل بخواهد صاف شود باید به زمان خود اصحاب برود. به زمان سومی برود. یعنی در آن زمان چه اتفاقاتی افتاده است.

استاد: زمان عثمان را می‌گویی‌د. ما این سؤالات را مطرح کردیم. ما شواهدی آوردیم؛ مقدمه طبری را نگاه کنید. می‌گوید این اختلافی که الآن هست، حرف واحد هست و شش حرف از بین رفته است. بعد می‌گوید چه کسی این شش تا را از بین برده؟ می‌گوید کار عثمان است. خب عثمان چه کرد؟ آن شش تا طوری بود که اختلاف سر آن‌ها مودی به کفر می‌شد. «یکفّر بعضهم بعضاً». بعد طبری می‌گوید در ادامه مسلمانان در قرائات مدنی، عراقی، لایکفر بعضهم بعضاً بودند. همه با هم معاون هستند. مشکلی ندارند. ما این سؤال را مطرح کردیم. اهل‌سنت هم نمی‌توانند به آن جواب بدهند. می‌گویی‌م اگر طبری می‌گوید «لایکون المراء فی القرائات کفرا»، پس چرا ابو علی فارسی الحجه نوشته است؟ چرا این قدر بحث کرده‌اند و هیچ کسی هم نگفته که تو کافری؟ در طول تاریخ اسلام مفسرین همه قرائات را آورده‌اند. طبری می‌گوید چون مراء در این‌ها کفر نیست و همه مسلمین سیره قطعیه خود را انجام می‌دهند پس شش تایی که محو شده حرف واحد است. آن شش تا بود که سبب یکفر بعضهم بعضاً می‌شد. عثمان هم با کار خودش آن‌ها را محو کرد. اما این قرائات را که محو نکرد، چون موجب کفر نبود.

شاگرد: هنوز به سؤال جواب داده نشده.

استاد: چرا، یعنی محتوای قرائت شام و عراق مشتمل بر چیزهایی بود که «کانوا یکفّر». این چیزهایی است که شیعه کاملاً این اختلاف را می‌فهمد اما اهل‌سنت نمی‌توانند توجیه کنند. نگاه کنید وقتی اهل شام«ملک» می‌خواند و دیگری «مالک» می‌خواند، کان یکفّر صدق می‌کند؟!

بازبینی #2
ایجاد شده 21 آوریل 2024 13:19:53 توسط ... .
به روزرسانی شده 28 مه 2024 15:06:00 توسط ... .